

پائولو کوئلیو

دروسا حل  
رودخانه پیدرا  
نشستم و گریه کردم

برگردان دل آرا تهرمان



ketabTala

در ساحل

# رودخانه پیدرا

نشستم و گریه کردم

پائولو کوئیلو

برگردان:

دل آرا قهرمان



Paulo Coelho  
Sur Le bord de  
la rivière Piedra  
je me suis assise  
et j'ai pleuré

Éditions Anne Carrière, Paris, 1995  
ISBN:2-910188-45-0

کوئیلو، پائولو، ۱۹۲۷ - Coelho, Paulo  
در ساحل رودخانه پیدرا نشستم و گریه کردم / پائولو کوئیلو؛ برگردان  
دل آرا قهرمان - تهران: نشر میترا، ۱۳۷۹.

ISBN 964-5998-09-3: [۱۷۶] ص.  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).  
عنوان اصلی: Na margem do rio Piedra eu sentei e chorei

۱. داستانهای پرتغالی - قرن ۲۰. الف. قهرمان، دل آرا، ۱۳۲۴ - مترجم.  
ب. عنوان. ج. عنوان: کنار رودخانه پیدرا نشستم و گریه کردم.

۸۶۹ / ۳۴۲

PZ ۳ / ک ۸۸ ک ۵۸

ک ۸۷۵

۱۳۷۵

\* م ۷۵ - ۱۰۳۴۲ / ۷۷

کتابخانه ملی ایران



در ساحل رودخانه پیدرا نشستم و گریه کردم  
پائولو کوئیلو

برگردان: دل آرا قهرمان

چاپ دوازدهم: پاییز ۱۳۸۷ - چاپ: چاپخانه تابش  
شماره: ۱۵۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و نشر برای نشر میترا محفوظ است.

نشر میترا: خیلان مجاهدین اسلام، شماره ۲۶۲

تلفن: ۰۲۱۳۳۵۰۵۰۵، ۳۳۱۳۳۵۰۵، شماره: ۲۲۵۰۴۲۲۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۹۸-۰۹-۵ - ISBN: 978-964-5998-09-5

فروش اینترنتی: [www.lketab.com](http://www.lketab.com)

«حقیقت همیشه در جانیست که ایمان هست»

## یادداشت نویسنده

یک مُبَلِّغِ مسیحی اسپانیولی که از جزیره‌ای بازدید می‌کرد سه کشیش «آزتک»<sup>۱</sup> را ملاقات کرد و از آنها پرسید:

— شما چگونه دعا می‌کنید؟

یکی از آنان گفت:

— ما فقط یک دعا بلدیم. می‌گوئیم: «خدایا تو سه هستی و ما سه نفر هستیم. بر ما رحمت آور»

مُبلِّغِ مذهبی گفت:

— دعای زیباییست ولی این دقیقاً آن دعایی که خداوند اجابت کند نیست. من دعای خیلی بهتری به شما می‌آموزم.

مرد مسیحی یک دعای کاتولیکی به آنها آموخت و سپس به راهش ادامه داد تا دیگران را هم به مذهب مسیح درآورد. سال‌ها بعد وقتی با کشتی به اسپانیا باز می‌گشت به ناچار دوباره از کنار آن جزیره گذشت. از عرشه کشتی آن سه نفر را دید و به آنها دست تکان داد.

آن وقت آن سه مرد در حالی که روی آب راه می‌رفتند به سوی او آمدند. و یکی از

۱. آزتک‌ها از قرن چهاردهم میلادی دره مکزیکو را اشغال کردند این ملت از فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای برخوردار بودند. در قرن شانزدهم میلادی اسپانیولی‌ها مکزیکو را فتح کردند و به حکومت آنها پایان دادند. (م)

آنان گفت:

— پدر، پدر! دعائی را که خداوند می شنود، دوباره به ما بیاموزید، ما نتوانستیم آن را به خاطر بسپاریم.

مرد مذهبی که معجزه ایشان را دیده بود گفت:

— مهم نیست!

بعد از خداوند طلب بخشش کرد که نفهمیده بود او به همه زبان ها سخن می گوید.

این داستان، آن چه را که می گوئیم در این کتاب بگویم بخوبی نشان می دهد. ما به ندرت متوجه می شویم که در جهانی خارق العاده به سر می بریم. معجزات دور و بر ما به ظهور می رسند و نشانه های خداوند راه را به ما نشان می دهند، فرشتگان می کوشند تا صدایشان را به گوش ما برسانند، اما چون ما آموخته ایم قواعد و رسوم ویژه ای برای رسیدن به خداوند وجود دارد، به این نشانه ها توجه نمی کنیم. که «او» همان جائیست که در برویش بگشائیم.

مراسم مذهبی سنتی اهمیّت خاص خودشان را دارند و آن اینست که ما را در تجربه جمعی پرستش سهیم می کنند. اما هرگز نباید فراموش کرد که تجربه مذهبی در درجه اول یک تجربه عملی «عشق» است. ما می توانیم از کتاب ها پیروی کنیم، بر قلب خود حاکم شویم و نحوه رفتاری خاصی را برگزینیم ولی هیچ کدام فایده ای ندارد. این دل است که تصمیم می گیرد و تصمیم دل قانون است.

همه ما این فرصت را داشته ایم که متوجه این مطلب بشویم. در لحظاتی از زندگی اتفاق افتاده که گریه کنیم و بگوئیم: «من برای عشقی رنج می کشم که ارزش این رنج را ندارد». ما رنج می کشیم چون گمان می کنیم که بیش از آن چه بدست می آوریم، ایثار می کنیم. یا رنج می کشیم چون عشقمان به رسمیت شناخته نمی شود. رنج می کشیم چون نمی توانیم قواعد خاص خود را تحمیل کنیم. اما رنج ما بی دلیل است چون عشق بذر رشد و تکامل ماست. هرچه بیشتر دوست داشته

باشیم به تجربه معنوی نزدیکتریم. مجذوبین، آنان که روحشان به شعله عشق می سوخت بر همه پیش‌داوری‌های زمان پیروز شدند. آنها آواز می خواندند، می خندیدند، به صدای بلند دعا می کردند، می رقصیدند و در آن چه که پُل قدیس «جنون مقدس» می نامید شرکت می کردند. آنان شادمان بودند، زیرا آن که دوست می دارد، جهان را فتح کرده است، بی آن که بترسد مبادا چیزی را از دست بدهد. عشق حقیقی ایثار کامل است.

در ساحل رودخانه پیدرا<sup>۱</sup>... کتابیست درباره اهمیت این ایثار. پیلار<sup>۲</sup> و دوستش شخصیت‌هایی خیالی هستند، اما می توانند نمادی باشند از درگیری‌هایی که هر یک از ما در جستجوی «نیمه دیگر» تجربه کرده‌ایم. دیر یا زود باید بر ترس‌های خویش غلبه کنیم چون راه معنویت از طریق تجربه روزمره عشق می‌گذرد.

«توماس مرتون»<sup>۳</sup> راهب می‌گفت: «راه زندگی معنوی چیزی جز عشق نیست. انسان برای نیکی کردن یا کمک یا حمایت کردن دوست نمی‌دارد. اگر اینطور باشد ما دیگری را به عنوان یک شیشی تلقی می‌کنیم و خود را شخصی سخاوتمند و عاقل می‌دانیم. این هیچ ربطی به عشق ندارد. عشق ورزیدن یعنی یکی شدن و پیوستن به دیگری و در او جرقه‌ای از خداوند را یافتن».

با این امید که اشک‌های «پیلار» در ساحل رودخانه «پیدرا» ما را به این یگانگی رهنمون شود.

پ. ک

1. Piedra

2. Pilar

3. Thomas Merton

---

در ساحل رودخانه پیدرا...

---



من نشستم و گریه کردم. افسانه‌ها می‌گویند که هرچه در آب‌های این رودخانه بیافتد، چه برگ، چه حشره، چه پر یک پرنده، همه چیز در بستر این رودخانه به سنگ بدل می‌شود. آه، حاضرم هرچه دارم بدهم تا بتوانم قلبم را از سینه بیرون بکشم و آن را به رودخانه پرتاب کنم ... آن وقت دیگر نه رنجی می‌ماند، نه افسوسی و نه خاطره‌ای.

من در ساحل رودخانه «پیدرا» نشستم و گریه کردم. سرمای زمستان باعث شد که اشک‌هایم را روی گونه‌هایم احساس کنم. آنها با آب‌های بسیار سرد رودخانه درآمیختند و گذشتند. در جایی، این رودخانه به رودی دیگر می‌پیوندد و باز به رودی دیگر تا جایی که بس دور از چشم‌های من و قلب من همه آب‌ها با دریا درآمیزد.

باشد که اشک‌های من تا دوردست جاری شود تا عشق من هرگز نماند که من روزی به خاطر او اشک ریخته‌ام. باشد که اشک‌های من تا دوردست‌ها جاری شود و آن‌گاه من رودخانه، صومعه، کلیسای پیرنه<sup>۱</sup>، میه و راه‌هایی را که با هم پیمودیم فراموش خواهیم کرد.

جاده‌ها، کوه‌ها و مزارع رؤیاهایم را فراموش خواهیم کرد. رؤیاهایی که از آن من بودند ولی نمی‌شناختمشان.

آن لحظه جادویی را به خاطر می‌آورم، لحظه‌ای که گفتن یک «آری» یا یک «نه»



میترا

مركز نشر و چاپ ميثرا - تهران - پلاک ۱۱  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸  
[www.mithra-pub.com](http://www.mithra-pub.com)

